



## شرحی بر روحیه ایرانی از مهندس بازرگان و باب اول گلستان سعدی: "تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟"

پدیدآورده (ها) : فلی (والا)، علی رضا  
علوم اجتماعی :: آیین :: بهمن و اسفند 1388 - شماره 26 و 27  
از 52 تا 59

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/583805>

دانلود شده توسط : رسول رئیس جعفری مطلق  
تاریخ دانلود : 03/02/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)



شرحی بر روحیه ایرانی از  
مهندس بازرگان و باب اول گلستان سعدی  
علی رضاقلی (والا)

## «تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟»

۱. دست کم در سطح نظری، می توان درباره خلیقات و روحیه عمومی مردم و سپس تغییرات آن، یک توصیف و سپس دو سوال مطرح کرد. اول این که مردم یک سرزمین دارای چه خلیقاتی هستند؟ سختکوش اند؟ در مناسبات و میللات خود رعایت صداقت را می کنند؟ راستگو هستند؟ در مناسبات اجتماعی-سیاسی و اقتصادی آن ها دروغ و تزویر تا کجا جا دارد؟ اهل تقلب هستند؟ در دینداری پایبند هستند یا تظاهر می کنند؟ برای منافع ملی تلاش می کنند یا نه؟ قضا قدری و سهل انگارند؟ اهل تولیدند یا اهل دلالی؟ تن به کار می دهند یا به کلفتی نان همراه با نازکی کار علاقه مندند؟ ستم ستیز هستند یا ستم پذیر؟ از این دست سوالات می توان بسیار مطرح کرد.

بعد از این توصیفه اولین سوال این است که چه چیز موجب تفاوت اخلاقیات مردم جوامع مختلف می شود؟ سوال دوم هم این است که این اخلاقیات چگونه تغییر می کنند؟ به عنوان مثال ملتی که هزاران سال با دیکتاتوری ساخته و آن را پذیرفته، چگونه ناگهان دیگر نظام سیاسی دیکتاتورمنشانه را نمی پذیرد و با آن به ستیز برمی خیزد؟ اجتماعات انسانی همواره در پی یافتن راه حل هایی است که به بقای انسان کمک می کنند. در گذشته بشر سعی می کرد برای ادامه زندگی تلاش کند و با توجه به شرایط اقلیمی و منابع طبیعی موجود، برای تولید و رفع نیازهای خود راه حل هایی بیابد. مثلاً ایرانی ها برای زیستن در محیطی کم آب، مجبور بودند یا در کنار چشمه سارها اقامت کنند و یا با احداث قنات نیازهای خود را رفع کنند. این طبیعت کم آب موجب آثار حیاتی و سیاسی-اقتصادی ای بوده که تنها در صورت ایجاد تغییر در آن نهادها، می توان توقع تحول در عرصه های سیاسی-اقتصادی و اجتماعی را داشت.

۲. اندره زیگفرد کتابی نوشته است به نام روح ملت ها که در آن خلیقات آلمانی ها، انگلیسی ها، فرانسوی ها و مردم چند کشور دیگر را بررسی می کند. مرحوم احمد آرام این کتاب را ترجمه کرده و شرکت سهامی انتشار نیز آن را منتشر ساخته است. مرحوم مهندس بازرگان مقاله بلندی به این کتاب اضافه کرد به نام «سازگاری ایرانی». مقاله را مرحوم بازرگان در ۱۳۲۵ نوشت. با توجه به این که رشته تخصصی او علوم انسانی نبود، ولی انصافاً در این زمینه بسیار روش مند وارد شده است؛ هم مساله را کاویده و هم موجب شرمندگی کسانی شده که رشته اصلی شان علوم انسانی است و از پرداختن به دقیق زندگی جمعی ایرانیان غفلت ورزیده اند.

آراء بازرگان را در مقاله ای به نقد کشیدم و در همین سالگرد درگذشت او در حسینیه ارشاد مطرح کردم. در آن مقاله روش مهندس بازرگان را در ورود به مساله خلیقات ایرانیان بررسی کرده ام. کار ایشان بسیار روشمند است. از این نظر روش بازرگان با روش ابن خلدون و مارکس و نورث (سی و اگلاس نورث، اقتصاددان نهادگرا و برنده جایزه نوبل ۱۹۹۸) مقایسه شده است. (بازرگان؛ راه پاک، مجموعه مقالات همایش علمی فرهنگی بزرگداشت مهندس بازرگان، انتشارات کویر، ۱۳۸۴).

در این جا ضمن طرح ویژگی هایی که بازرگان برای ایرانیان برشمرده، به باب اول گلستان سعدی نیز اشاراتی خواهم داشت تا از نهادهای ساختارمند گذشته و تاثیر آن بر وضعیت فعلی، نیم نگاهی نیز به آینده افکننده باشیم.

۳. کسانی که با تاریخ ایران آشنایی دارند، می دانند بخش اعظم گذشته ایران در مجموع گذشته ای فلاکت بار بوده است. اقتصاد این کشور معیشتی (بخور و نمیر، ناامن و غارتی) بوده علوم و نهادهای جدید در این کشور نرویده بود، عرصه سیاست

فوق العاده ناامن و ستمگر بوده و چهره های شاخص آن در بیداد و کشتار موجب شرمندگی همیشه ایرانیان بوده اند. از نظر اجتماعی- فرهنگی هم هیچ بسطی به صورت طبیعی در آن دیده نمی شود تا زمان ورود صنعت و منارس جدید و علوم جدید؛ این آبرومندانانه ترین تصویری است که می توان از گذشته به دست داد. اما در این جا بحث بر سر «صور حیات جمعی» است و نه شخصی خاص.

در نهادهای اجتماعی، ساختارهایی انگیزشی وجود دارند که به رفتار فرد جهت می دهند. این نهادها (اعم از رسمی، مثل مجموعه قوانین تا غیررسمی مثل مجموعه عرف و اخلاق) در جهت دادن به رفتار فرد موثرند. همین نهادها هستند که امکان شکل گیری سازمان ها را فراهم می کنند پس سازمان های سیاسی-اقتصادی و اجتماعی از دل نهادهای اجتماعی زاده می شوند. نهادها هم متناسب با منابع موجود و ابزارهای مورد استفاده برای بهره برداری از آن ها و با توجه به شرایط اقلیمی شکل می گیرند. طبیعی است که در محیط های کویری، مناطق کوهستانی و جلگه هایی در حاشیه آن ها و حاشیه رودها، با اشکال متفاوت زندگی روبرو باشیم. هنگامی که نهادها شکل می گیرند و سپس سازمان ها از دل آن ها بیرون می آیند، میان سازمان ها و نهادهای به وجود آورنده آن ها، ارتباط تنگاتنگی به وجود می آید که ذهنیت جمعی کنشگران اجتماعی موجب تصلب آن می شود. این همبستگی تنگاتنگ میان نهادها و سازمان ها و ذهنیت جمعی کنشگران، کلاف تو در تویی می سازد که همان وابستگی به مسیر طی شده است. در واقع، نهادهای رسمی و غیررسمی گذشته و سازمان های وابسته به آن ها، به محض این که به وجود آیند، موجب بازدهی صعودی می شوند، به این معنی که اثرات آموزشی که به افراد منتقل

می‌کنند، همراه با اثرات انطباقی و هزینه‌های تاسیس نهادها موجب سنگینی میراث گذشته می‌شود. اگر بازار مبادلات رقابتی نباشد که در ایران نبوده باز خورد اطلاعات ذهنی کنشگران نیز در بهترین حالت ناقص است. در این صورت ما با یک وابستگی شدید به نهادهای گذشته مواجه می‌شویم که در مجموع، موجب عدم توسعه چه سیاسی و چه اجتماعی و اقتصادی می‌شود.

حال کسانی که به دنبال فهم و تبیین معضلات اجتماعی هستند، در واقع به "صور حیات جمعی" می‌اندیشند و در پی کاری علمی-اصلاحی هستند تا بتوانند از جرایم و چگونگی رویدادهای جمعی، تبیینی عالمانه به دست دهند. آنان در واقع به دنبال آن هستند که "مکانیسم‌های پیوند دهنده علت و معلول" را بیابند.

۴. بازرگان که از وضع ایران، چه در گذشته و چه در زمان پهلوی که در آن می‌زیسته ناخرسند بود، می‌خواست باندن "ما چگونه این گونه که هستیم" شده‌ایم. این که چگونه ما شده‌ایم پرسشی است که ایشان خود مطرح کرده است. بازرگان چهار سوال اساسی مطرح می‌کند:

۱. چرا این گونه هستیم؟  
۲. چه رابطه‌ای بین گذشته و حال وجود دارد؟  
۳. تغییر و تحول حال و آینده‌مان در چه مسیری است؟

۴. چگونه می‌توانیم در مسیر مطلوب سیر کنیم؟ بازرگان خود برای پاسخگویی علمی و تبیین مساله این مسیر را برمی‌گزیند: ۱. پایه‌های جغرافیا؛ ۲. ریشه‌های تاریخی؛ ۳. کشف تاثیرات مادی و معنوی عوامل محلی و تاریخی در سرگذشت ما.

سپس ادامه می‌دهد که اجتماع ما چیزی جز حاصل جمع نطفه انسان اولیه با مجموع تاثیرات محیط و معاش و معتقدات و تربیت و حکومت و غیره که چندین هزار سال بر اجساد ما وارد شده است نیست.

وی چنین ادامه می‌دهد: ما محصول تاریخ هستیم و در تاریخ هم مساله عمده‌ای که طوق اسارت بر گردن ما انداخته، شیوه معاش و تدبیر و تامین معاش بوده است. سپس این سوال را مطرح می‌کند که ما از چه طریقی تامین معاش می‌کردیم؟

۱. گله‌داری و صحرانشینی؛ ۲. ماهیگیری و دریانوردی؛ ۳. سوداگری و دنیاگردی؛ ۴. برزگری و ده‌نشینگی؛ ۵. چپاول گسری و جنگ‌آوری؛ ۶. صنعت‌گری.

در نهایت می‌گوید تسلط شیوه معاش با کشاورزی روستایی بوده و شهرها هم دهاتی بزرگتر با حاشیه کشاورزی و باغداری بوده‌اند. البته تا آنجا که به

کشاورزی مربوط است، بازرگان بررسی ایلات را که حاکمیت سیاسی را تشکیل می‌دادند و حقوق مالکیت را تعریف می‌کردند و اقتصاد را از این حیث تحت تاثیر قرار می‌دادند نادیده گرفته، همچنین سازمان‌ها، فرصت‌های اجتماعی، هنجارهای اخلاقی، نامنی و... را که در مجموع از سازمان سیاسی ایلی و هنجارهای سیاسی آن تاثیر می‌پذیرفته‌اند. (در بخش بعدی که آراء سعدی را بررسی می‌کنیم به این موارد اشاره خواهیم کرد.) او پس از به صبر نشانیدن کشاورزی، ادامه می‌دهد "حال که کشاورزی اول شد تاثیرهای درجه اول و دوم و سوم دارد، ضمناً این تاثیرها مردمی را می‌سازند و محیطی را ایجاد می‌کنند که به نوبه خود عامل محرکی است که ممکن است با عامل قبلی موافقت کند یا آن‌ها را تقویت نماید. سپس نتیجه می‌گیرد که این مجموعه همراه با عوامل خارجی و روحیه ملی و محیط اجتماعی، ما را ساخته است.

او ایرانی قبل از سال ۱۳۲۵ را دارای شش وصف درجه اول و مستقیم و چهار وصف درجه دوم و غیرمستقیم می‌داند.

اوصاف اصلی و درجه اول ایرانی عبارتند از: ۱. بردباری؛ ۲. شلختگی؛ ۳. وارهایی؛ ۴. نوسان‌های زندگی؛ ۵. زمین‌گیری؛ ۶. تک‌زیستی.

۱. بردباری را ناشی از شرایط فوق‌العاده سخت می‌داند (سرما، گرما، گرد و غبار، سروکار داشتن با درخت و زمین و آب و حیوان که پوست کلفتی می‌طلبد). در این جا باید این نکته را افزود که ما در جهان با دو فرهنگ (دست‌کم و اجمالاً) روبرو هستیم؛ یکی فرهنگ اروپایی‌ها و کشورهایی که به گونه‌ای تحت تاثیر عمیق آن‌ها قرار گرفته‌اند، این فرهنگ‌ها، فرهنگ‌هایی "تسخیری" هستند.

در این فرهنگ‌ها اصل بر فهم روابط پدیده‌ها، چه مادی و چه غیرمادی و استخدام آن‌ها در خدمت بشر بوده است. در این عرصه است که علوم جدید به وجود آمده‌اند، جنس این علوم، از نوع علوم تسخیری و مسلط بر طبیعت است. ماهیت علوم اجتماعی نیز از همین قسم است اعم از اقتصاد و جامعه‌شناسی و دیگر علوم انسانی.

فرهنگ‌های انطباقی که در زندگی ایلی و اقتصاد معیشتی روستاهای کم‌آب و علف‌ایران ریشه دارند، به گونه‌ای دیگر هستند. نوع تجربه کاری و اقتصادی آن‌ها مخصوصاً در ایل به مردم می‌آموزد شیوه زندگی‌شان را با طبیعت متعلق کنند. در این نوع زندگی، دستکاری در منابع وجود ندارد و همین، زندگی را فوق‌العاده سخت و محدود می‌کند و تبعات بسیاری برای آن به بار می‌آورد، بویژه در

عرصه سیاست و مبادلات و تقسیم کار و تخصص‌گرایی و تعریف حقوق مالکیت که به شدت به زندگی بشر اولیه نزدیک می‌شود و از تمدن و صنعت و تجارت و سازندگی دور. این روش بررسی، به روش "مادی - معیشتی" موصوم است. در این روش که بازرگان و مارکس و لنین و پلندون و همین‌طور نورث آن را برگزیده‌اند، در دنبال رابطه محیط اقتصادی-اجتماعی (که خود شامل محیط زیست و نوع زیست و زیست‌مایه و ابزارهای مورد استفاده و روابطی است که برای انجام کار و تعاون پیرامون این ابزارها شکل می‌گیرد) و صورت‌هایی از روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی هستیم که بر محیط چیره می‌شوند.

استفاده از این رابطه به دو فرض متکی است اولین فرض یک فرض تئوریک است: ساختمان زیستی آدمی تعیین‌بخش همه رفتار و کردار او نیست بلکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها را فرد از شئونات اجتماعی می‌گیرد. آنچه فرضیه ماتریالیستی بر آن می‌افزاید این است که تعیین‌بخش‌ترین عامل در رشد روان‌شناختی فرد تجربه کاری اوست و از این جا چنین نتیجه می‌گیرد که نحوه تولید بر روحیه شخص می‌باید آثار عظیمی داشته باشد.

این نظریه می‌گوید افراد الگوی شخصیت و ارزش و اهداف و پسند و ناپسند و رفتار اجتماعی‌شان را از تجربه زندگی اخذ می‌کنند و لذا تفاوت تکنولوژی‌ها و شرایط اقتصادی، به تفاوت اشکال روان‌شناسی اجتماعی منتهی خواهد شد. اگر این بحث مختصر تئوریک را بپذیریم، پذیرش زندگی ایلی، عواقب بسیار ناگواری در زندگی سیاسی به جا خواهد گذاشت و از آن جا که ما در زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌مان به مسیر طی شده وابسته هستیم، وارث نهادهای غیررسمی و میراث فرهنگی آن‌ها نیز هستیم که به مراتب اثرگذارتر از نهادهای رسمی وارداتی، قوانین وارداتی و سازمان‌های وارداتی - مثل اشکال مختلف انتخابات و قوانین و مجلس و زندگی صوری پارلمانی - هستند. این مختصر خطوطی را که بازرگان دنبال می‌کند، روشن تر می‌سازد البته او به ایلات نمی‌پردازد.

اما دوباره بازگردیم به بحث آقای بازرگان. ویژگی‌های بعدی مورد نظر او این است: ۲. "شلختگی" دومین ویژگی ایرانیان است. صنعت و تجارت با نظم و دقت و حساب و کتاب است؛ کشاورزی این الزامات را ندارد، کار امروز را چند روز دیگر هم می‌توان انجام داد. این شلختگی بی‌نظمی حتی در موسسات دینی هم به روشنی دیده می‌شود.

۳. "وارهایی": درآمد صنعتگر به تلاشش بسته است

ولی درآمد کشاورز آن قدر که تحت تاثیر محیط و جو و کم‌آبی و پربابی و سرما و گرما و آفات سماوی و ارضی است، به تلاش خودش بستگی ندارد؛ یک سرمای بی‌موقع یا یک گرمای بی‌موقع، یک آفت بی‌حساب می‌تواند همه تلاش یک ساله او را از بین ببرد، این موجب می‌شود کشاورز از خود استعفا دهد و سرش را به سمت تقدیر بچرخاند.

۴. نوسان‌های زندگی؛ سال‌های وفور و سال‌های کم‌محصول هم قناعت را به او می‌آموزد و هم وارفتگی را.

۵. زمین‌گیری؛ وابستگی به زمین که سرمایه اصلی اوست، وی را وامی‌دارد برای نگه داشتن زمین‌اش همه‌گونه خفتی را از طرف اربابان و دولتی‌ها تحمل کند.

۶. تک‌زیستی؛ یک ده دورافتاده که کم و بیش نیازهای ضروری اولیه و زیستی‌اش را تامین می‌کند، یک کشورک مستقل است و همین امر، نوعی روحیه انزواطلبی به روستاییان می‌بخشد. بازرگان نتیجه می‌گیرد که رونق بازار و صنعت و تجارت، در سایه جمعیت و امنیت تامین می‌شود، این‌ها ارتباطات را افزایش می‌دهند و ارتباطات، نظام و تشکیلات پایدار به وجود می‌آورد و انسان در این نظام، متکامل‌تر و متکی به خودتر و اهل ابداع و ابتکار می‌شود.

از نظر بازرگان آثار غیرمستقیم زندگی کشاورزی این‌ها هستند:

۱. سازگاری؛ از ترکیب ۱، ۴ و ۵ این نتیجه به دست می‌آید که



مستقلی نداریم. این سازگاری ایرانی بوده که ضمن خم شدن در برابر دشمن، دشمن را رام و راضی می‌ساخته؛ فرهنگ و فساد خود را به او تزریق می‌کرده و بالاخره هضم و جذب‌اش می‌کرده است.

۲. روح مذهبی؛ بازرگان در این بخش، ضمن ستودن دینداری و از خود گذشتگی دینی، چهره زمینی و کاری را که ایرانی در آن دست داشته، مورد بررسی قرار می‌دهد. وی، بسط روحیه صوفی‌گری و سر به آسمان کردن برای دعا و نفرین و چهره دین را به گونه‌ای درآوردن که مناسب پناهنده‌گی و معصیتش باشد، این‌که عبادتش نوعی استخدام استفاده شخصی حساب شود و دست او را برای عیش و نوش روزهای خوشی و تعدی و تملک در مواقع زورمندی باز بگذارند مورد توجه قرار داده است.

از نظر فلسفی هم استعفا از کار و کوشش و انتقال هر گونه تصمیم و تقدیر به گرداننده افلاک را وارد اسلام کردیم (که البته اسلام این‌ها را قبول ندارد).

۳. بنای شهر و ده؛ ده یک واحد مستقل کوچک و دارای زندگی اشتراکی و برخوردار از یک نوع دموکراسی یا حکومت عامه است که طبیعی‌ترین و صحیح‌ترین شکل حکومت، به معنای مباشرت در امور عمومی محسوب می‌شود، ولی ضعیف و بسط نیافته؛ اما شهرنشینی، اصالت و نقش مثبتی نداشته است. شرایط اجتماعی شهرهای ما، آدم نگاه‌دار و آدم‌پرور نبوده است. حکم قریستان را داشته. ناچار باید بگوییم روحیه ملی محلی وجود داشته و طبیعی و قوی هم بوده، گو این‌که مملکت و دولت هم برایش بیگانه و تحمیلی بوده است.

حکومت



شاهنشاهی استبدادی، زاینده‌زندگانی کشاورزی و شرایط جغرافیایی ایران و ملازم با توقف روح اجتماعی در محدوده ده و موازی با تسلط روح خودبینی و بیگانگی و فریبکاری در شهرها، موجب یک محیط خاص و مبدا یک سلسله مظاهر و آثار در مجموعه مملکت و تاریخ شده که ما مجری آن‌ها و محاط در آن هستیم.

۴. زود و زور؛ یکی از اوصاف درجه دوم و غیرمستقیم برآمده از آن اوصاف درجه اول، منشا استبداد است که خود به تمامی شئون اجتماعی، خانواده، صنف و... وابسته است. از آثار آن، یکی این است که

دانات‌پروری و محو شخصیت و نوکرسازی، تملق و دین به دنیا فروشی را ارج و آدمی را تبسها و چشمه‌های جوشان انسان را خشک و استعدادهای خفه می‌کند؛ در مقابل، حسادت و خیانت را توسعه می‌دهد و راه‌های همکاری و سعادت را می‌بندد و یک ملت بی‌کاره بی‌ارزش که همیشه باید در عقب قافله بشریت باشد بیرون می‌آورد و در نهایت با زمان و مدت کار نکردن و چیزی جز زور را نشناختن نتیجه می‌دهد. این می‌شود که ایرانی حوصله برنامه‌ریزی و کار بلندمدت و منظم را ندارد و هر چیزی را زود می‌خواهد و هر کاری را نیز تحت زور انجام می‌دهد.

\*\*\*

هم اکنون در سال ۱۳۲۵ هستیم. بعد از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط بیگانگان، فروپاشی ارتش ایران و اخراج رضاشاه و پایان ۲۰ سال اعمال خشونت او، ایران برای استقلال و آزادی دست و پایی می‌زند می‌رود که نفت را ملی کند. این‌ها را بازرگان دیده بود و حس و لمس کرده بود، نتایج مشروطه را هم دیده بود. آنچه از خلقیات ایرانیان می‌دید، خوشایندش نبود. این مقاله را نوشت تا ویژگی‌ها و روحیات عمومی و خلقیات عمومی مردم را به تصویر بکشد. قطعاً منظورش این نبود که صددرصد مردم این‌گونه هستند، استثناها را هم در نظر داشته مردم خوب و زجال‌دار و زحمتکش، همه و همه را دیده بود. ولی ویژگی‌های عمومی همان‌ها بود که نوشت. اوصافی که می‌توان از مقاله بلند او استخراج کرد.



عبارتند از: بردباری، سلطنتی، بی‌نظمی، بی‌دقتی یعنی دقیق و اهل دقت نبودن به معنی اهل صنایع، کاهلی در کار و کار امروز را به فردا انداختن، تسلیم طبیعت بودن، منفعل بودن، حساب و کتاب [ناشی از عقلانیت] نداشتن، از خود استعفا دادن و سر را به سمت تقدیر کردن، اهل قناعت و وارفتگی بودن، زمین‌گیری به قیمت خفت کشیدن از ارباب و حاکم دولتی، روحیه انزواطلبی داشتن، سازگاری با شرایط و نوکری و تحمل تنگ و نکبت برای زنده ماندن، سازگار بودن با هر دشمن و کنار آمدن با هر کس و ناکس، همراهی با دشمن و کاسه داغ‌تر از آتش شدن، اهل نبرد و کوشش

برای رقابت و مسابقه با دیگران و اهل جنگیدن و جان کندن و کشمکش با ملیت‌های بیگانه نبودن، با فرهنگ بیگانه ساختن، تقلید کردن، نداشتن قالب روحی ملی مستقل و تسلیم شدن در برابر دشمن؛ در روحیه مذهبی هم تسلیم یک تقدیرگرایی فوق‌العاده شدید بودن، اهل مباشرت و همکاری ضعیف در سطح روستا بودن و توقف روح همکاری اجتماعی، زاینده حکومت شاهنشاهی استبدادی بودن، شهرهایی بی‌جنب و جوش در حد قبرستان داشتن، چنان غرق در ده که گویی مملکت و دولت برایش تحمیلی و بیگانه است. اهل استبداد و زور و دناوت پرور و محوکننده شخصیت نوکرما و متعلق و دین به دنیا فروش، اهل خفه کردن استبدادهای خرد و خشک‌کننده استعداد و ...

این مجموعه، فرهنگستان صفات منفی است که بازرگان برای مردم برشمرده و از خود پرسش کرده که این صفات از کجا به وجود آمدند. او این صفات را از طریق نظریه "مادی- معیشتی" تبیین کرده و روش ایلتواری را هم برگزیده و حکومت استبدادی را که خود منشا بسیاری از این صفات است برآمده از همین وضعیت کشاورزی دانسته است.

در چند دهه اخیر، در زمینه "صور حیات جمعی" ما ایرانیان، کوشش‌های بسیاری انجام گرفته است. اغلب کارهای انجام شده کم و بیش همین خطوط را دنبال کرده‌اند. آقای همایون کاتوزیان هم در آثار خود برای ریشه‌یابی استبداد به همین بستر جغرافیایی و دهات خشک و منزوی اشاره کرده است.

کمتری) پایه اصلی را بر جغرافیا گذاشته‌اند و این نکته قابل ملاحظه‌ای است. ولی نکته مهم دیگری هم هست و آن این که حکومت‌های ایرانی را ایلیاتی‌ها تشکیل می‌دادند. قاجاریه زندیه افشاریه صفویه آق‌قویونلوها، قره قویونلوها، مغولان، سلجوقیان و غلامان ترک.

این ایلات در جغرافیای خاصی زندگی می‌کردند و فرهنگی مخصوص به خود داشتند. حکومت‌های شهری زیادی در ایران سراغ نازیم (شاید سامانیان). اکثر حکومت‌ها منشا ایلی داشته‌اند. ایل از نظر تمدنی چه دستاوردی برای بشر داشته یا می‌توانسته داشته باشد؟ آن زندگی فوق‌العاده سخت و کمرشکن، نه بسط تولید را موجب می‌شد و نه بسط اقتصاد را. نه طبقات اجتماعی داشته، نه فرهنگ نه تمدن، نه تقسیم کار اجتماعی- اقتصادی و نه تخصص‌گرایی به معنی امروزه و نه می‌توانست تولید را افزایش دهد. افزایش تولید به معنی مصرف چراگاه‌های جدید بود. در نتیجه اگر تعادل نظامی در میان ایلات بر هم می‌خورد، به یکدیگر هجوم می‌بردند. از نظر مالکیت هم، مالکیت مشاع رواج داشت که بدترین نوع مالکیت است، یعنی مالکیتی که "سواری مجانی" یا فرصت‌طلبی و مسئولیت‌شناسی و عدم ابلاغ و ابتکار و عدم بهره‌وری را بسط می‌دهد. زندگی ایلی از نظر تاریخ تکامل زندگی اقتصادی، به عرصه ماقبل کشاورزی برمی‌گردد، در زندگی کشاورزی است که مالکیت خصوصی ابلاغ می‌شود و بهره‌وری،

کشورکی بودند و این خود امکان بسط نداشت. در این دهات به دلیل تعرض حاکمیت سیاسی به حقوق مالکیت، خصوصاً خصوصی حرمتی نداشت و هزینه‌های تامین مالکیت مخصوصاً در اراضی بزرگ، فوق‌العاده سنگین بود و ارزش دارایی را پایین می‌آورد. در هر صورت هم به خاطر تعرض ایلات و هم به خاطر تعریف ناقص و منفعت‌طلبانه حکومت از مالکیت خصوصی، مالکیت روستایی هم پرهزینه و هم کم‌ارزش می‌شد. در مقاله "تهادهای غارتی در اقتصاد ایران" به صورت مختصر به شیوه نهادگرایان آن را بررسی کرده‌ام (جامعه و اقتصاد، شماره ۷، فصلنامه موسسه مطالعات دین و اقتصاد). تفصیل آن نیز در مالک و زارع لمبتون وجود دارد، البته خانم لمبتون با انگیزه دیگری به این موارد پرداخته، او وابسته فرهنگی سفارت انگلیس بود، ولی اثرش غنی است، گرچه دستگاه نظری خاصی ندارد.

در هر صورت حاکمیت ایلی در ایران همیشه بسط مالکیت و به تبع آن، بسط اقتصاد را نامن می‌کرده است و در محیط نامن هم بهتر آن است که فرد کاری نکند و تصمیمی نگیرد و روزمره زندگی کند زیرا معلوم نیست محصول تولیدی او را چه کسی و به چه شکلی از دست او می‌رباید.

باری غیر از زندگی روستایی، تصرف و بسط بازار هم عامل مهمی در رشد اقتصاد است. اما باز هم زندگی ایلی مانع تکمیل اثر انقلاب کشاورزی

اگر در تاریخ جلو برویم، چهره عمومی ایرانی، همین ویژگی‌ها را دارد و برای علت‌کاوی آن هم از همین راه‌ها باید رفته ولی جای بسط و واکاوی این مقاله از جهات مختلف وجود دارد. در این جا از زاویه‌های خاص آن را بسط می‌دهیم.

اولین سوالی که مطرح می‌شود آن است که این میراث فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همچنان باقی است یا تغییراتی در آن رخ داده. هم اکنون که ناظر تغییرات بسیاری در نهادهای رسمی و سازمان‌ها هستیم، میراث گذشته خود را به چه شکل بروز می‌دهد؟ قبل از پاسخ دادن به این سوال، باید گفت هم بازرگان و هم کاتوزیان (تا حد

زمین، منابع و نیروی انسانی افزایش پیدا می‌کنند و تقسیم کار اجتماعی آغاز می‌شود. در واقع ورود به عرصه کشاورزی و مالکیت خصوصی را اولین انقلاب اقتصادی تاریخ تمدن اقتصادی بشر دانسته‌اند. در این جاست که مبادله شکل می‌گیرد و نهادهای مربوط آن مستقر می‌شوند.

با انقلاب اقتصادی اول، هم در منابع و هم در نیروی کار، بهره‌وری رو به افزایش گذاشته سازمان‌های مرتبط با آن‌ها بسط پیدا کردند تا تولید را امکانپذیر کنند. اما ایران یک مشکل داشته: کم‌آبی و دهات کوچک منزوی که هر یک

می‌شد و ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نیز نامن می‌کرد. در واقع صور حیات جمعی ایرانی و بستر آن لای دو منگنه گیر افتاده بود تا زمانی که پول نفت پیدا شد و ظاهر و شکل و پوسته بیرونی و پاره‌ای از روابط را تغییر داد، اما در گوهر مبادلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تغییر چندانی به وجود نیامد.

اکنون وقت آن است که به توصیف نظام سیاسی ایران از دید سمدی در باب اول گلستان بپردازیم تا دوباره به این بحث نظری بازگردیم و بینیم میراث فرهنگی یا نهادهای غیررسمی چگونه در طول



زمان حضور پیدا می‌کنند و انتخاب‌های افراد را مقید می‌کنند و اجازه نمی‌دهند نهادهای صرفاً رسمی (قانون و...) و سازمان‌های صرفاً رسمی (مثلاً پارلمان) نقش‌هایی را که به طور صوری به عهده گرفته‌اند انجام دهند. من با این بضاعت اندک خلیقات عمومی را از قول بازرگان شرح کردم. اکنون یک شاخه از آن سازمان‌های رسمی را که موجد خلقیاتی است که بازرگان متعرض آن شده بود، بسط می‌دهم و تلاش می‌کنم پیوستگی تاریخی آن‌ها را نشان دهم. [مطایبه]

\*\*\*

سعدی احتمالاً از نادر ناقدان سیاسی است که توانسته نقدهای تلخ را به "شهید ظرافت" و گفتار "طرب‌انگیز و طبیعت‌آمیز" در آمیزد و آن را به دستگاه حکومتی تقدیم کند که خود ناقد آن است. با توجه به این که می‌دانست نقد سیاست در نظام سیاسی ایران از خطوط قرمز است، ولی به خاطر توانمندی فوق‌العاده ادبی‌اش، توانست این کار را انجام دهد. سعدی همان کاری را کرد که پیش از او فردوسی کرده بود. پس از آن‌ها این بخش از نقادی بسطی نیافت. آثار این دو نفر از چنان غنای ادبی برخوردار است که انگیزه‌های انتقادی آنان چندسندان مورد توجه قرار نگرفت. گلستان سیاسی است، اما رمزآلود، باب اول در سیرت پادشاهان است، یعنی در سیاست. این باب چهل و یک حکایت دارد که سی و هشت حکایت آن نقد سیاسی مستقیم است که بسیاری از آن‌ها هم تندند و موشکافی‌های سیاسی بسیار عالمانه دارند. مطالب منسرج در حکایت‌ها تقریباً همه

می‌رسند، از تمامی تمهیدات اخلاقی و عرفی (آن زمان قانون نبود) شانه خالی می‌کنند و قابل مهار کردن هم نیستند، حقوق مالکیت را به نفع خود و به ضرر جامعه تعریف می‌کنند، دست در منابع اقتصادی دیگران می‌برند و هر گونه اعتراض را هم به شدت سرکوب می‌کنند.

تعریف بازرگان از خلیقات ایرانی را دیدید، دیدید که او سررشته خلیقات ایرانی را به جغرافیا و شیوه معیشت و اقلیم وصل می‌کرد، امروز نیز این نظریه قدرتمند است و طرفدار دارد، حتی در میان نوبل گرفته‌ها. هر کس اینان خود را از تاریخ پر کند و بخواهد دلیل توسعه نیافتگی را در بسیاری از کشورها پیدا کند، به همین جا می‌رسد (البته در برخی کشورهای آمریکای لاتین، مسائلی مثل میراث فرهنگی - نهادی وارد شده از اسپانیا هم دخیل است که از محدوده این بحث خارج است). حال اگر بتوانیم میان سیاست و اقتصاد ارتباطی پیدا کنیم، تکلیف سیاست هم در ایران مشخص می‌شود.

مساله اصلی جامعه بشری کنترل خشونت است و پس از آن، برقراری نظم و امکان تولید و مبادله. همه جوامع انسانی به دنبال همین امر بوده و هستند، این که تا کجا و چگونه موفق شوند، همه به مسائل متعددی بستگی دارد. اکثر جوامع امروز نتوانسته‌اند مثل کشورهای توسعه یافته (که تعدادشان محدود است) در این امر توفیق بیابند. در سیاست برای کنترل خشونت از منابع اقتصادی و برای برقراری نظم از منابع اقتصادی استفاده می‌کنند. در عین حال از آن‌جا که منابع

مالکیت را به نفع طبقه حاکمه تعریف کنند (در بازار سیاسی ایران)، حقوق مالکیت ناکارآمد می‌شود، انحصار فرمانروایی بر منابع به وجود می‌آید و به تبع آن، تولید و مبادله پرهزینه می‌شود، تاجایی که تقسیم کار و تخصص‌گرایی و مبادله و سودهای ناشی از مبادله محقق نمی‌شوند. (این اتفاقی بود که در ایران افتاد).

به لحاظ تئوریک، قدرت سیاسی از دو طریق می‌تواند به کمک کنترل منابع اقتصادی خشونت را اعمال کند، یا از طریق ایجاد دسترسی‌های محدود برای دیگران و ایجاد انحصار و صندوق رانت و بازگذاشتن دست رانتهای در اعمال خشونت (حقوق مالکیت ناکارآمد) یا از طریق مالیات و رشد اقتصادی که لازمه‌اش تعریف حقوق مالکیت به نفع مردم است و تکثر گروه‌ها را می‌طلبد تا همگی حضور داشته باشند و اجازه ندهند گروهی صرفاً به دلیل توانمندی انحصاری، حقوق مالکیت را به نفع خود تعریف کنند. در این حالت بازار سیاسی شفاف می‌شود و مبادله میان رای‌دهندگان و رای‌گیرندگان کم‌هزینه می‌شود، یعنی فرصت‌طلبی بعد از اخذ رای و مسئولیت‌ناپذیری به حداقل ممکن می‌رسد و دولت بی‌طرف می‌شود و ناظر قراردادهای

مهم‌ترین سازمانی که از مجموعه فرصت‌های نهادی متولد می‌شود، دولت است و مهم‌ترین مساله هر جامعه فراهم ساختن نظم اجتماعی و مهم‌ترین وظیفه دولت، برقراری نظم. جوامع از نظر تاریخی سه نوع نظم اجتماعی را پشت سر گذاشته‌اند، دوران قبل از تشکیل



عرصه‌های زندگی نظام سیاسی آن روز را در برمی‌گیرد. کسانی که پیوستگی نهادی و تغییرات نهادی و در پی آن تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را می‌شناسند، می‌دانند تحلیل سعدی تا جایی ادامه پیدا می‌کند که سیاست از نظر بازار سیاسی و مجموعه نهادهای رسمی و سازمان‌های سیاسی و نهادهای غیررسمی دچار تغییرات جدی شود. نظام سیاسی ایلی ویژگی‌های خاصی دارد که از زبان سعدی می‌شناسیم‌شان، بازار سیاسی در این عرصه فوق‌العاده ناامن، خشونت آن غیر قابل کنترل و مبادله در چنین بازاری، فوق‌العاده پرهزینه است. افراد به محض آن که به قدرت

اقتصادی فی‌نفسه جزء منابع قدرتمند، وقتی متخصصان خشونت به قدرت دست یافتند، نسبت به منابع قدرت اقتصادی اشتباهی سیری‌ناپذیری پیدا می‌کنند. در واقع پس از تاسیس، قدرت سیاسی این توانمندی را دارد که از طریق تعریف حقوق مالکیت در منابع اقتصادی دست ببرد، اگر این حقوق را به نفع مردم تعریف کنند (تنها در جایی این که نمایندگان واقعی مردم در قانونگذاری و اجرا و نظارت و دستگاه قضایی مستقل حضور داشته باشند)، حقوق مالکیت کارآمد می‌شود و شرایط رشد به وجود می‌آید. اگر حقوق

دولت‌ها، دوران تشکیل دولت‌ها که خود عمدتاً به دو دوران تقسیم می‌شود، دورانی که خشونت از طریق انحصار و خلق رانت و ایجاد محدودیت در بازار سیاسی و اقتصادی ایجاد می‌شود، چون خشونت رانت را به خطر می‌اندازد، و دورانی که از طریق رقابت سیاسی و اقتصادی، این دسترسی به منابع قانونمند می‌شود، تغییر دیگرش این است: سازمان‌های دولتی غارتی و سازمان‌های دولتی رقابتی. در اولی بازار سیاست بسیار ناقص و متکی به خشونت و ناامن است و از همه مهم‌تر، این که در نظم غارتی ایران، رانتهای هم که در اطراف صندوق رانت گرد آمده‌اند، از امنیت نسبی

برخوردار نیستند. دولت‌های توسعه یافته امروزی که روزی به صورت دولت طبیعی زندگی می‌کردند، برای ورود به توسعه چند کار انجام دادند که مهم‌ترین آن‌ها دست‌کم حاکمیت قانون برای فرادستان، قالب‌های ابدی سازمان‌ها برای فرادستان و کنترل سیاسی نظامیان بود. این کمترین شرط عبور از نظم مرتبه دوم به نظم مرتبه سوم است. البته این که در ایران حداقل نظم برای فرادستان حاصل شود، آرزوی بزرگی است، چه رسد به اقشار دیگر.

در حکایت اول گلستان، بحث بر سر تلون مزاج حاکم سیاسی است که هر لحظه ممکن است رایش تغییر کند و در نتیجه اطرافیان باید این آمادگی را داشته باشند که هر لحظه مطابق میل او رفتار کنند. خودکامگی او حد و مرز ندارد و کوچک‌ترین خشم او موجب قتل می‌شود. اطرافیان او معمولاً افرادی هستند که از نظر رفتاری به طرفت ندیمان رفتار می‌کنند. در نتیجه چنین نیست که افراد سطح بالای کارشناسی مملکتی در دستگاه حکومتی گرد آمده باشند و بحث‌ها هم بحث‌های تخصصی و کارشناسی عمیق باشد. کارشناسان که رفتار و سطح فرهنگ ندیمه‌ها را دارند، اگر رایی خلاف نظر سلطان داشته باشند کمترین تنبیه‌اش آن است که مورد بغض او واقع شوند و از رانت (درآمدی که صرفاً بر اثر ارتباط با دستگاه دولتی و با استفاده از امکانات عمومی و ایجاد محدودیت دسترسی برای دیگران و به وجود آوردن انحصار... حاصل می‌شود) محروم

(چه رسد به آدم کشی) یکی از اوصاف پیش یا افتاده‌اش بوده است.

زندگی ایلی ما اصلاً نسبتی با آنچه در کشورهای توسعه یافته گذشته نداشت. زندگی ایلی فاقد نهادهای ملایم زندگی پیچیده و مبادله‌ای بدون تحول و تغییر در نهادها، فوق‌العاده طبیعی و خشن بود. زندگی ایلی پنجاه سال قبل با پنج هزار سال قبل مشابه بوده است. از جهت سطح منابع، تنوع منابع تولید و شیوه معیشت و سطح فرهنگ و تقسیم کار و... حد اعمال قدرت توسط رئیس ایلی، به توانمندی خودش و امکانات اطرافش بستگی داشت و شرایطی که به صورت رخدادهای تاریخی برایش مهیا می‌شد. خشونت اقامحمدخان قلچار یا رفتار فتحعلی‌شاه در اداره مملکت هیچ تفاوت جدی‌ای با دوره سلجوقیان ندارد. هر دو مملکت را دستاورد و فتح شده ایلی می‌دانستند و هر دو مملکت را میان فرزندان خود تقسیم کردند. اختلاف فتحعلی‌شاه با قائم‌مقام بر سر چه بود؟ یک اظهار نظر کارشناسی که وارد جنگ دوم (معروف به ترکمانچای) با روس‌ها نشویم که برنده نخواهیم شد، در نتیجه مفضوب و معزول شد. در ایلی معمولاً مهار قابل ملاحظه‌ای در برابر قدرت و روسای ایلات وجود نداشت؛ آنان وقتی بر سر کار می‌آمدند، قدرت خود را بر شهرها و روستاها هم اعمال می‌کردند و نظامات شهری را هر چه که بود از نظر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به هم می‌ریختند (برای نمونه به تاریخ مبارک‌غازانی مراجعه کنید و ببینید بر سر شهر یزد چه‌ها که نیامده). نه تنها چانه‌زنی با ایلیخان امکان نداشت

به نوع منابع اقتصادی و ابزار تولید و روابط تولید و ثروت انباشته شده و بسط مبادله و تاسیس نهادهای حمایت‌کننده از مالکیت و تقلیل‌دهنده هزینه‌های مبادله‌ای و تامین‌کننده انگیزش برای رشد و تقسیم کار و تخصص‌گرایی مربوط می‌شد. ضعف منابع و نامنی‌های سیاسی و طبیعی اجازه تاسیس نهادها و رشد آن‌ها را نمی‌داد. حتی اجازه ندادند حکومت‌های ایلی، مرحله اولی حکومت شاهنشاهی را پشت سر بگذارند و دست‌کم به آستانه عبور از تنوری راهزن سیار (شاهی که یک بار غارت می‌کند و تمام را می‌برد) به نظریه راهزنی ساکن باثبات برسیم، چه رسد به این که به آستانه عبور از دولت‌های طبیعی برسیم و از آن‌جا به سمت دولت‌های رقابتی حرکت کنیم. یک رئیس بانک مرکزی، وقتی می‌تواند از سیاست‌های پولی و مالی ملی حمایت کند که از سوی گروه‌های ذی‌نفوذی که در عرصه اقتصاد ملی و سیاست ملی قدرت چانه‌زنی جدی دارند، مورد حمایت قرار بگیرد در غیر این صورت تمامی منابع پولی ملی در اختیار بانک‌ها، توسط رانته‌ها جابجا می‌شود، بدون این که کسی بتواند جلو آن‌ها را بگیرد. نظر کارشناسی از جنس قدرت است، اما قدرت علمی و تخصصی. کارشناسی به تخصص و علم متعهد است و با نظام سیاسی ایلی و اقتصاد رانته‌ها (نام محترمانه اقتصاد غارتی) سر ناسازگاری دارد. اگر کسی هوس کارشناسی و استدلال داشته باشد و بخواهد بایستد، حذف می‌شود، بیم سر که حذف فیزیکی است و نداشتن امید زر که حذف اقتصادی و رانته است.



به همین دلیل در ایران، کمتر یا به ندرت با بدنه کارشناسی توانمند و منتقد و کارخان روبرو بوده‌ایم. هر روز "مشتی" می‌آیند و در این آشفته بازار سیاسی به هزینه مردم، تجربیات خام خود را به مرحله اجرا می‌گذارند و فردا نوبت آیل دیگری می‌شود. سعدی آشفته بازار و نامنی کل نظام بی‌ثبات سیاسی و عدم شکل‌گیری طبقات کارشناسی و بوروکرات (به زبان امروزی) را این گونه بیان می‌کند:  
وقتی افتاد فتنه‌ای در شام  
هر کس از هر طرف فرا رفتند  
پسران وزیر ناقص عقل / به گنابی به روستا رفتند  
روستازادگان دانشمند / به وزیر پادشا رفتند

توان درگیری با اطرافیان مورد محبت او نیز وجود نداشت. این مضمون به ظرافت و زیبایی در این بیت شاعر نهفته است:  
به یک غمزه اگر صد خون بریزی کس نمی‌پرسد  
مگر بر لایق ترخانی ز سلطان ایلیخان داری  
در چنین نظام حکومتی‌ای، هیچ دستگاه کارشناسی و بوروکراتیک و دیوان‌سالاری که به سمت عقلانیت بیشتر حرکت کند، شکل نمی‌گرفت. عدم شکل‌گیری آن هم به این ربط نداشت که مردم ایلات ما مردم بدی بودند، بلکه

می‌شوند و حداکثر این که با اموالشان مصادره می‌شود یا کشته می‌شوند و بعد اموالشان مصادره می‌شود. سعدی می‌گوید: نصیحت پادشاهان گفتن کسی را مسلم است که بیم سر ندارد یا امید زر. یعنی یا طرف سر خود را از دست می‌دهد یا منافع اقتصادی رانته‌ها را یا هر دو را. در تاریخ از نظر رویکردهای استبدادی طیف‌های حکومتی مختلفی داشته‌ایم که از نظر شدت خودکامگی با یکدیگر فرقی داشته‌اند. بر اساس تجربیات تاریخی، خشن‌ترین و نامن‌ترین انواع خودکامگی در خاورمیانه و ایران وجود داشته که آدم‌خوری

بحث کارشناسی‌های ندیمانه ایرانی را در جاهای دیگری نیز می‌توان پی گرفت. در چهار مقاله عروسی، بحث گفت‌وگوی ابوریحان بیرونی است با سلطان محمود که منجر به زندانی شدن ابوریحان شد. او بعدها با تمهید خواجه حسن میمندی از زندان خلاص شد. سلطان به خواجه حسن میمندی گفت: "... خواجه بدانند که من این دانسته‌ام، می‌گویند این مرد را در عالم نظیر نیست مگر بوعلی سینا، لکن هر دو حکمش خلاف رای من بود و پادشاهان چون کودک خرد باشند سخن بر وفق رای ایشان باید گفت تا از ایشان بهره‌مند باشند. در اولین مواجهه ابوریحان و سلطان پس از آزادی از زندان، سلطان گفت: "یا ابوریحان، اگر خواهی که از من برخوردار باشی، سخن بر مراد من گوی، نه بر سلطنت علم خویش. ابوریحان از آن پس سیرت بگردانید و این یکی از شرایط خدمت پادشاهان باشد!"

فردوسی این کارشناسی را به صورت وسیع‌تر و با اجزای بیشتری در شاهنامه بررسی کرده در داستان ضحاک ماردوش (شرح آن در جامعه‌شناسی خودکامگی چاپ نشر نی آمده است)؛ توضیحاتی از خودکامگی ضحاک و فرار مغزها و خوردن مغزها و کارشناسان ترسناک و بی‌سخن و بی‌رای از ترس جان و سرانجام کار، سقوط ضحاک.

سعدی در حکایتی دیگر نظام سیاسی و ظهور آن را در هنجارهای اجتماعی این گونه پیگیری می‌کند: "... یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تظاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا جایی که خلق از مکاید [حیله‌ها] ظلمش به جهان برفتند و از کربت [غم و اندوه]

"هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش بنده حلقه بگوش از نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش باری در مجلس او، کتاب شاهنامه می‌خوانند و زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون، وزیر، ملک را پرسید هیچ توان دانست فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه مملکت بر وی مقرر شد؟ گفت: چنان که شنیدی، خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت. پس گفت: ای ملک، چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی نداری؟ ملک گفت: موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت پادشاه را کرم باید تا رعیت بر او گرد آید و رحمت تا در پناه دولتش نشینند و تو را این هر دو نیست [کرم در واقع معنی بخشش می‌دهد و گذشت‌های مالی و با توجه به سیاق داستان همان کم‌هزینه کردن زندگی مردم و تامین حقوق مالکیت آن‌ها].

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید زگرگ چو پانی پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند ملک را پند وزیر ناصح موافق طبع نیامد. روی از این سخن در هم کشید و به زنانش فرستاد. بسی بر نیامد که بی‌عشش به منازعت برخاستند و ملک پدر خواستند. قومی که از دست تظاول او به جان آمده بودند و پریشان شده، بر ایشان گرد آمدند تا ملک از تصرف این به در رفت و بر آن مقرر شد.

اگر باره آهنینی به پای سپهرت بسایند، نمایی به جای یکی را بود زین سپس تخت تو به خاک اندر آورد سر بخت تو کجا نام او آفریدون بود زمین را سپهر همایون بود به مردی رسد بر کشد سر به ماه کمر جوید و تاج و تخت و کلاه زند بر سرت گرززه گاو روی ببندت و آرد ز ایوان به کوی حکایت انوشیروان و بزرگمهر را هم سعدی آورده با آن همه عدل انوشیروان و خرد بزرگمهر، ببینید بزرگمهر چه اندازه در اظهار نظر کارشناسی احتیاط می‌کند و می‌کوشد خلاف رای انوشیروان چیزی نگوید. بعد از گزارش آنچه اتفاق افتاده سعدی می‌گوید:

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن اگر خود روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پروین سعدی در باب بی‌قانونی و هر دم به گونه‌ای رفتار کردن که با آن عدم کنترل خشونت تناسب دارد، بسیار دقیق وارد می‌شود و بحث را با ظرافت ادامه می‌دهد.

در حکایت پانزدهم گلستان، سعدی برای نشان دادن ناامنی و تلون پادشاه و فقنان قانون و رویه اطمینان‌بخش کم‌هزینه برای اعمال قانون و تضع ارزش کار خردمندان و کارشناسی، وارد بحث و استدلال می‌شود. مساله این است که یک وزیر

جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع [عایدات مملکتی، درآمد دولت] نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند (سعدی همه اقتصاد سیاسی ایران را در این چند جمله خلاصه کرده است). همه دولت‌های جهان با دو رقیب همیشگی روبرو هستند، رقیب داخلی و رقیب خارجی؛ برای مقابله با این دو، چاره‌ای نیست جز آن که حقوق مالکیت را به گونه‌ای تعریف کنند که رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی تامین شود و "رعیت" با علاقه و سختکوشی برای منافع خود و منافع ملی مشارکت مسئولانه داشته باشد. باز به گفته سعدی:

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست دوستارش روز سختی دشمن زور آور است با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین زان که شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است در زمان پهلوی اول و دوم نیز مقدار معتناهی از این موارد ضبط شده است که به قول سعدی، سخن ناصحان نشنید و عاقبتش دید. پایان نظام کارشناسی و تجزیه و تحلیل فردوسی از داستان ضحاک هم همین طور است، مشابه حکایت سعدی؛ استاد طوس خطاب به ضحاک این چنین می‌گوید:

باکفایت معزول می‌شود، این وزیر به حلقه درویشان وارد می‌شود و با آن‌ها دل خوش می‌کند. هنگامی که شاه دوباره او را به کار دعوت می‌کند، در جواب می‌گوید: "معزولی به نزد خردمند به که مشغولی... چقدر محیط باید چندان آور باشد که کسی ناگهان از بام سیاست به نزد درویشان برود و عافیت و سلامت را در ترک درگیری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ببیند. سعدی این‌جا از جانب خودش و نه از سوی دو طرف داستان، می‌گوید: آنان که به کنج عافیت پنداشتند



دندان سگ و دهان مردم بستند  
کاغذ بدریدند و قام بشکستند  
وز دست و زبان حرف گیران رستند

سعدی سلامتی در کنج عاقبت نشستن می‌داند. نگفتن، نوشتن، در اجتماع حضور نیافتن، فعالیت سیاسی و اجتماعی نکردن و با همه این‌ها حکومت سقراط کردن. سپس ملک می‌گوید: ما را خرمنندی کافی باید تا تدبیر مملکت را بشاید گفت: ای ملک نشان خرمنند کافی جز این است که به چنین کارها تن در نهد. در واقع این یک تبیین تلخ از این تجربه تاریخی است که افراد کارخان، به خاطر آلودگی بیش از حد عرصه سیاست از آن می‌گریزند و کسانی که می‌مانند صلاح خود را در مراعات جوانی جز خود کار می‌دانند. به قول امام محمد غزالی، کلفتی نان را می‌گیرند و نازکی کار را و برای عدم درگیری با پادشاه رعایت سکوت و تعظیم و تملق می‌کنند. در همین حکایت، سعدی بعد از داستان سیه‌گوش که فوق‌العاده جناب است و نشان‌دهنده نامنی زیستن در جوار شیر، می‌گوید: "... افتد که ندیم حضرت سلطان را زرب بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته‌اند از تلون طبع پادشاه بر حذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و وقتی به دشنامی خلعت دهند و آورده‌اند که ظرافت بسیار، هنر ندیمان است و عیب حکیمان." سعدی در حکایت بعدی همین بی‌قانونی و بی‌ضابطه‌گی را در حکایت کسی روایت می‌کند که تخصصی داشت و می‌خواست سعدی سفارش او را بکند و در کاری دولتی مشغول شود سعدی مخالف بود و به او می‌گفت: عمل پادشاه دو طرف دارد، امید و بیم، یعنی امید نان و بیم جان و خلاف رای

نبینی که پیش خداوند تخت  
تواضع کنان دست بر برنهند  
چو بینند کارش ز دست او فتاد  
همه عالمش پای بر سر نهند

تصویرسازی سعدی از نظام سیاسی ایران، بسیار هولناک است: بی‌اخلاقی و تزویر صرف. سعدی در نهایت دستگاه حکومتی را به "سوراخ کژدم" تشبیه می‌کند و می‌گوید:

ندانستی که بینی بند بر پای  
چو در گوشت نیامد پند مردم  
دگر ره گر نذاری طاقت نیش  
میر انگشت در سوراخ کژدم

سعدی در باب هشتم اضافه می‌کند که "بر دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل شود و این به خوابی متغیر گردد". از این ناامن تر هم قابل تصور است؟ موشکافی‌های سعدی بسیار عمیق و قابل ملاحظه است. در این‌جا امکان بسط آرای سعدی و شرح جامع آن‌ها وجود ندارد. ولی این هر دو نظریه به قبل از سال ۱۳۲۵ مربوط است. واقعیت این است که امروز علاوه بر تغییر در کمیت جمعیت در کیفیت جمعیت هم تغییرات بسیاری اتفاق افتاده: اقشار جدید کارکنان دولتی و صنعتگران، بسط صنایع در بخش خصوصی، رشد شهرها، سطح سواد، ارتباطات حیثیت‌انگیز بین‌المللی، ورود صنایع، سازمان‌ها و نهادهای جدید به ایران، بسط فرهنگ شهرنشینی، پایین آمدن هزینه مبادلات و کسب اطلاعات نسبت به گذشته، تغییر ادراک ذهنی از واقعیت، همراه با مبارزه مستمر مردم برای پشت سر گذاشتن

در مبدا یک سلسله مظاهر و آثار در مجموعه مملکت و در تاریخ ایران گردیده است که ما مجری آن‌ها و محاط در آن هستیم. این همان سخن نهادگرایانه نورث است که بر ساختارهای ایدئولوژیکی تاریخی گذشته و اهمیت آن‌ها بافتشاری می‌کرد و برای نمونه آمریکای شمالی و جنوبی را مثال می‌آورد که یکی میراث‌بر انگلستان و اروپای شمالی بود و دیگری میراث‌بر اسپانیا. تجزیه ما نیز نشان داد که صرف استقرار در قدرت نمی‌تواند همه نهادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تغییر دهد. این مساله را به این نحو نیز می‌توان بیان کرد که چرا استقرار یک قانون در دو کشور، نتایج متفاوتی به وجود می‌آورد، مگر قانون اساسی مشروطه از قانون بلژیک اخذ نشده بود؟ واقعیت این است که قدرت چانه‌زنی گروه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با نهادهای پشتیبانی‌کننده آن‌ها در دو کشور متفاوت بود، سازه‌های ذهنی- ایدئولوژیکی تاریخی و استنباط‌های آنان از قانون متفاوت بود. نظام‌های پادشاهی مندرج در نهادها نیز در این دو کشور با یکدیگر متفاوت بود، چنین است سازوکارها و شیوه اجرا و هنجارهای رفتاری. این همه تفاوت، موجب تفاوت در عملکرد قدرت سیاسی و نظام پارلمانی و نهادهای انتخابی و دیگر سازمان‌های وارداتی می‌شود. امروز، ایلسی رسماً در کار نیست ولی هنجارهای رفتاری و نهادهای اصلی و پشتیبانی‌کننده آن‌ها بر دوش ساخت سیاسی سنگینی می‌کنند. این خلق و خوی سیاسی، خود تبعات ویژه‌ای دارد که موجب بروز هنجارهای اجتماعی خاصی می‌شود که امروز با عنوان



خرمنندان باشد

که بدان امید در این بیم افتادن. سعدی به نفع هر دو جنبه مساله، یعنی کار کردن و کار نکردن در دستگاه دولتی، استدلال می‌کند و در نهایت می‌پذیرد و وساطت می‌کند و دوستش سرکار می‌رود و ستاره اقبالش می‌درخشد تا این‌که عیب‌گویان و خرده‌گیران و حسودان و رانت‌خواران، وارد معرکه می‌شوند و او را تحمل نمی‌کنند. زندانی می‌شود و املاک موروثی‌اش را هم مصادره می‌کنند. بعد سعدی می‌گوید:

عقب‌ماندگی، دست به  
دست یکدیگر داده‌اند تا هم  
خواسته مردم را نسبت به  
گذشته تغییر دهند و هم

قدرت چانه‌زنی مردم را بالا ببرند هر چند  
نهادهای غیررسمی گذشته و میراث ذهنی و  
ایدئولوژیکی تاریخی که ادراک ذهنی کنشگران  
اجتماعی را تشکیل می‌دهد و منابع رانتی، هنوز  
سنگینی می‌کنند و حضور دارند.

مهندس بازرگان در مقاله خود به نکته مهمی اشاره  
داشت و آن این بود که: "...موجد یک محیط خاص

خلق و خوی ایرانیان شناخته می‌شوند.

اما تحولات اخیر در سطوح مختلف نشان می‌دهد  
که قدرت چانه‌زنی مردم و اجتماع در برابر قدرت  
نظام سیاسی، بسیار تغییر کرده است. می‌توان گفت  
در آینده مردم به صورت جدی بر قدرت و نظام  
سیاسی نظارت جدی خواهند داشت و منابع  
اقتصادی را در خدمت خود خواهند گرفت. تاجایی  
که تحلیل‌های سعدی و امثال او به آثاری صرفاً  
تاریخی تبدیل شوند و دیگر حضور محسوس و  
غیرمحسوس نداشته باشند و بررسی آن‌ها تنها  
کنندوکاوی ذهنی و تاریخی محسوب شود. چنین  
چشم‌اندازی از تحولات جدید، غیرواقعی نیست.